

مرا ارب پدر داس درو بود
که آن هم از بی نانی گرو بود
سوزه خان و خانسالار ترکی
که زارع ثروتش بیل و کِرو بود

ترانه های محلی از جلوه های ارزنده فرهنگ مردم است.
سرایندگان این ترانه ها بیشتر گمنام و ناشناسند ولی
گفته هایشان چون از دل برآمده، راه به دلها می برد.

عده ای برآنند که هر قالب شعری محتوای خاصی را به خود
می پذیرد، و «ترانه» که ساده ترین شکل شعر فارسی است،
دربرگیرنده خواستها و عواطف انسانی، مثل: عشق، حسد،
محبت، درد، رنج، و خوردگیها، دورویی و حرمان است.

بنویست، ایران شناس معروف، ترانه های عامیانه ایرانی را
از بقایای شعر هجایی عصر ساسانی دانسته و معتقد است که با

• ابوالقاسم فقیری

علی ترکی ترانه سرایی از فارس

است که ارزش شعرهایش هر روز بیش از پیش بر شعر دوستان
این دیار آشکار می شود. علی ترکی در سال ۱۳۰۵ هـ. ش در
روستای مشهد وغب [در سرراه شیراز و اصفهان] زاده شد.

به هنگام سحر در دشت وغب

گشودم چشم عالم بینم از خواب

شدم دردانه دامان مادر

دراقتادم از آن دامن به گرداب

وی در ترانه هایش از زادگاه و مردم مهریانش یاد کرده است:

اگر خواهی کران گل بی کران گل

زمین گل، آسمان گل، مردمان گل

بیا در مشهد وغب گل خیز

که بینی سیرت پیر و جوان گل

و افتخار می کند که دهقان زاده است:

نه از نسل شه و شهزاده هستم

بیابون گرد و دهقان زاده هستم

درین صحرای باز و دامن کوه

خدا را بنده ای آزاده هستم

علی ترکی درباره خود چنین می گوید:

«در سال ۱۳۰۵ هـ. ش» در روستای مشهد وغب در

خانواده ای روستایی و زحمتکش چشم به جهان گشودم. از پنج

سالگی در اطراف روستا به دنبال کهره و بره می رفتم. بزرگتر که

شدم رسماً به چوپانی پرداختم... گاه گاهی در دل کوهپایه ها

بی اختیار زیر آواز می زدم و ترانه های شورانگیز محلی را

می خواندم. شانزده ساله بودم که به شیراز آمدم. آن زمان هنوز از

نعمت خواندن و نوشتن محروم بودم، ولی احساس می کردم

حرفی برای گفتن دارم. چیزهایی می گفتم و دیگران برایم

می نوشتند. در شیراز مدتی شاگرد رنگرز بودم و شبها به کلاس

شبانه می رفتم. تا اینکه توانستم ششم ابتدایی را بگیرم. با داشتن

همین مدرک وارد ارتش شدم... بعدها با درجه استوار دومی با

تقاضای خود بازنشسته شدم.

سرودن دوبیتی را از نوزده سالگی شروع کردم... گل و دل

بیشترین واژه هایی است که در کارهایم دیده می شود و در کنار

آنها احساس می کنم که به زندگی واقعی رسیده ام.»

□□

منصور اوجی درباره علی ترکی چنین می نویسد:

«ترکی عزیز!

پاره ای بر این عقیده اند که «شعر پیش از آنکه معنی داشته

باشد، باید باشد» همین جا بگذار بگویم که ترانه های تو مجموع

این دو است، یعنی هم شعر است و هم بار سنگین معانی فشرده را

برگرده می کشد.

درازی شو، امشو بیحد آبو

مگر با روز محشر هم قد آبو

نه شو جنبه زجا، نه روز آیه

مگر در بین روز و شو، سد آبو

دقت و بررسی در این ترانه ها می توان به ویژگیهای عهد ساسانی

پی برد.

وزن ترانه ها از نظر عروضی «مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن [یا:

فمعلن]» می باشد که در چهار مصراع شکل پیدا می کند. به

ترانه دوبیتی و چهار بیتو هم می گویند.

ترانه های محلی از افکار بی آرایش روستاییان الهام می گیرد

و از همه مهمتر نشانه احساسات حقیقی مردم است. ترانه ها

سرشار از شور و نشاط بی مانندی است که تنها می توان در

روستاییان مشاهده کرد. از سرایندگان بنام ترانه های محلی باید

از باباطاهر، فایز، باقر، محیا، مفتون، مهدی، ابن لطیف، نجماء،

حیدر، مایوس، محمد، ذوالفقار، شمس، صابر و... یاد کرد که در

این میان بعضی هنوز ناشناسند. از جمله این گمنامان علی ترکی

شعر
شماره ۲۱

اسیری همچو مو در این قفس نی
کشم فریاد و کس فریادرس نی
چنان در خویشتن زندونیم مو
که یک ذره مجال پیش و پس نی

شبستون دل مو پر چراغه
که روشن از شرار و سوز داغه
نمازی در چنین مسجد بخونید
که خشتش درد سنگین فراقه

به هر جا پا گذارم ناله خیزه
صدای گشته صدساله خیزه
دلم پاشیده خون در کوه و صحرا
تو پنداری گل آلاله خیزه

ترکی، من در این چهار ترانه تو عصاره ادبیات گذشته را
دیدم، از سرگردانیهای خیام گرفته، تا تنگناهای حافظ و زاریهای
باباطاهر و در بدریهای فایز.

و با نقلی که در اول این مقال آوردم، دست کم این چهار شعر
تا زمانهای درازی که قوم ایرانی در زیر آسمان بر این خاک
می زیینند، به زندگی ادامه خواهد داد. و دست به دست خواهد
گشت و سینه به سینه نقل خواهد شد.

ترکی، تو اگر توانسته باشی تنها این چهار شعر را به ادبیات
گرانسنگ فارسی افزوده باشی - که خیلی بیش از این افزوده ای -
کار بزرگی را به انجام رسانده ای و این کار تو در سرزمینی که
همه شاعرند، کار کوچکی نیست. زنده باشی!

□□□

خانواده عصمت و طهارت در ترانه های ترکی جایگاهی ویژه
دارند.

سلام من بر آن در یگانه
که ما را صاحب و صاحب زمانه
سحرگاهی برآید همچو خورشید
گل دین برزند از نو جوانه

امید کاروانم، کی میایی؟
شه صاحب زمانم، کی میایی؟
جهان تاریک شد از ظلم و ظلمت
چراغ آسمانم، کی میایی؟

علی ما را خدا هست و خدا نی
بجز او لنگر عرض و سما نی
زمین کشتی، فضا گسترده دریا
در این کشتی بجز او ناخدا نی

زبس جانا شنیدم ما و من را
به پیش این و آن بستم دهن را
ندیدم چون کسی را محرم خود
علی گونه به «چه» گفتم سخن را

سری دارم، سری پرشور دارم
چه پروا از شب دیجوز دارم
جهان را گر بگیرد ظلم و ظلمت
دل از مهر علی پر نور دارم

من آن یکتا پرست بی نیازم
چگونه با بت و بتگر بسازم



بهر آیین نسازد طبع پاکم
کز آیین محمد سرفرازم

ترانه های ترکی ترانه های مردم کوچه و بازار و روستاییان
پاک نهاد است؛ آنها که هنوز صمیمیت، صفا، پاکي، ایمان و
مظاهر انسانیت را ارج می گذارند. ترکی برای چنین مردمی دل
می سوزاند، همراه با شادیهایشان شاد می شود و در سوگشان
می گرید:

چرا آشفته و حیران نباشم
به غم بنشسته و نالان نباشم
مگر که من از این مردم جدایم
که از اندوهشان گریان نباشم

□
دلی دارم دلی غمخوار مردم
به دوش جان کشیده بار مردم
نهم سر پیش پای این چنین دل
که باشد تشنه دیدار مردم

□
دل مردم شناسی دارم ای دوست
که با مردم تماسی دارم ای دوست
به درگاه خدا تا صبح محشر
از این نعمت سیاسی دارم ای دوست!

□
نخیزد از لبم جز نام مردم

بهار هر پریشون آرزو، نی
بهار من، زمان وصل یاره
زمانی که مجال گفتگونی

□
نمی بینم اثر از باغ و بوستان
نه گل بینم نه بلبل در گلستان
زدست ارّه دنیا پرستان
بهارم گشته مانند زمستان

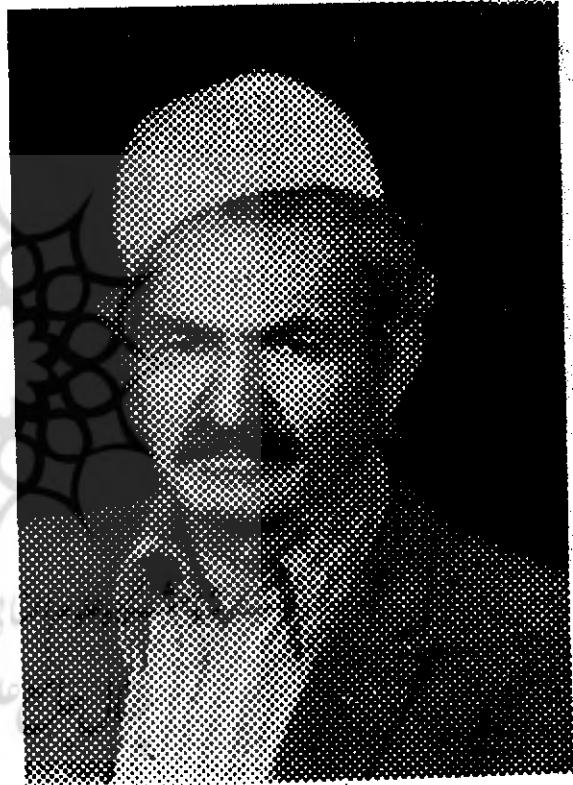
□
بیا که نوبهار عاشقان شد
ز روی و بوی گل، گیتی جوان شد
ز گل پوشان سنبل بر سر دوش
زمین لاله پرور، آسمان شد

□
زمین تا او بود باغ و بهاره
زمین سبز و نشیمن مُشکباره
همه ملک جهان بی رحمت او
زهم پاشیده و گرد و غباره

□
شب است امشب، و یا صبح بهاره؟
فضا لبریز از مُشک تناره
مگر دلبر نقاب از رخ گرفته
که بی رونق شده ماه و ستاره
و از نوروز چنین یاد می کند:
زمستان طی شد و نوروز آمد
بهاری خرم و پیروز آمد
شکوفا شد نهال باغ دلها
گل سرخ چمن افروز آمد
و با پروردگار خود چنین راز دل می گوید:
قسم بر ذات پاک بی زوالت
به اسم اعظم و جاه و جلالت
شبستون دل تاریک ما را
منور کن زانوار جمالت

□
الهی از منیت و ارهانم
به آنجایی که می دانی رسانم
به تکریم تو سر بر سجده دارم
عنایت کن ز درگاهت ترانم

□
طبیبا! داروی دردم خدایه
خدایی که به هر درد آشنایه
مکش زحمت مده بیهوده دارو



نخواهم خالی از می جام مردم
خوشا آن عاشق مردم پرستی
که باشد تا ابد همگام مردم
سرسبزی بهار را این چنین می سراید:
به هنگام سحر فصل بهاری
شبیخون زد به گله گرگ هاری
فلاخن پاره بود و ترکه نازک
که از دستم نیامد هیچ کاری

□
بهار من، بهار رنگ و بونی

چه می دانی که دردم از کجایه؟
 ترکی، در سالهای جنگ تحمیلی، رزم آوران اسلام و شهیدان
 گلگون کفن را چنین ستوده است:
 غم آب و غم نونم نباشه
 غم حال پریشونم نباشه
 به دل دارم غم گلهای پریتر
 سرباغ و گلستونم نباشه

دوباره در دلم آتش بیا شد
 نمی دونی که دودش تا کجا شد
 زداغ مادران داغ دیده
 فغانم تا به عرش کبریا شد

بنازم خوش سفر آغاز کردی
 در علم و عمل را باز کردی
 زدی بر قلّه دین پرچم دل
 به عشق کربلا اعجاز کردی

نگارینا! بیار اسب و تفنگم
 کمربند و قطار پرفشنگم
 دلم را پس بده تا پیش دشمن
 سپر سازم اگر آید به جنگم
 علی ترکی به «گل» و «دل» مهر می ورزد:

قسم برداس عطر آگین دستم
 گل و گل آفرین را می پرستم
 نمازم گل، نیازم گل از آنه
 که مست باده پیمای گل امستم

بهل تا از دل و از درد گویم
 زاشک سرخ و روی زرد گویم
 ندیدم چون دلی را بی گل داغ
 ز سوز داغ و آه سرد گویم

بمیرم تا تنی عریون نبینم
 به ره و امانده و گریون نبینم
 بمیرم تا کسی را چون دل خود
 به پشت میله زندون نبینم

زیبخ دل کشیدم هرزه ها را
 گلی کشتم که بار آرد صفا را
 تماشا کن گل باغ دلم را
 ببین در برگ برگ آن خدا را

بیا و جان ما، گل را میازار
 میراز دامن باغش به بازار
 که می ترسم زهرم آتش و دود
 رسد بر جان بی آزارش آزار

گل نازم به آفتو^۱ می کند ناز
 دمی که لب به خنده می کند باز
 بنازم ناز ناز ناز نیش
 که در نازش نهفته عالمی راز

علی ترکی در میان مردم شیراز به شاعر کلاه نمدی شهرت



دارد. به خانه اش که بروی این صفا را می بینی. هنوز هم نمدی
 دارد و تخته پوستی. باشد که ترکی سالهای سال بماند و به امید
 اینکه هیچ زمان خلق و خوی شهری را نپذیرد. این کتابها تاکنون
 از علی ترکی به دست صاحبان رسیده: .:

۱. نوای دل ۲. همتوای دل ۳. همراهان دل ۴. کاروان دل ۵.
- همزیان دل ۶. ارمغان دل ۷. دلسروده های ترکی

• پانوشتهای:

۱. کُرُو [KERO]: از وسایل کُرت بندی

۲. بُو [BU]: باشد

۳. آفتو: آفتاب